ندیده‌ها

## قصر نوشین که اثری از آن نمانده

■ «برج نوش» یا «قصر نوشین» از بناهای ساخته‌شده در باغی وسیع در تهران قدیم بود که به دستور فتحعلی‌شاه، دومین سلطنت‌گر قاجار در خیابان سوم اسفند (خیابان سرگرد فخایی) ساخته شد. باغی که این برج در میانش بنا نهاده شده بود از یک‌سو به خیابان علاءالدوله (فردوسی) و از سوی دیگر به چهارراه عزیزخان می‌رسید. این برج تا اوایل سلطنت پهلوی اول همچنان در جنوب‌غربی بانک ملـی پابرجا بود اما بعدها عمارت و باغ را خراب کردند و عمارت بانک ملی به صورت بزرگ‌تر را جانشینش کردند. از آنجا که هیچ تصویری ازاین قصر در دسـت نیست در مورد معماری بنای آن فقط باید به گفته مهدی‌قلی‌خان هدایت (مخبرالسلطنه) نخست‌وزیر رضاخان، اکتفا کرد که نمای بیرونی قصر نوش از کاشی پوشیده شده بود.

**وجه تسمیه قصر نوش**

وجه تسـمیه این قصر به برج نوش به یکی از ۷۰۰ زن فتحعلی‌شـاه بازمی‌گردد. آغامحمدخـان قاجار به هنگام تاسیس سلسله قاجار، بدرخان زند را کور کرد و از

آنجا که بدرخان، دختری زیبا به نام نوش‌آفرین داشت، فتحعلی‌شاه قاجار نتوانست از روی زیبای این دختر دل برکند و سـرانجام با دختر دشـمن خود ازدواج کرد و دسـتور داد تا در باغی وسیع قصری برای سوگلی خود بسـازند و نام آن قصر را به نام برج نوش، به ورد زبان‌ها انداخت. علاقه این شاه به نوش‌آفرین خانم تا حدی بود که پس از شکسـت از روس‌ها و واگذاری قفقاز به آنها، در طی نامه‌ای از پسـر سـی‌وچهارم خود خواست که نوش‌آفریـن را با خود به مرزابـران و روس آورد. پس از مرگ فتحعلی‌شاه، نوش‌آفرین را از قصر بیرون انداختند و حسین‌علی میرزا ملقب به فرمانفرما که مدعی سلطنت بود، دستگیر و به تهران فرستاده شد. حسین‌علی میرزا در تهران به دسـتور عمویش، محمدشـاه در برج نوش زندانی شد تا اینکه مدتی بعد با بیماری وبا درگذشت.

**برگرفته از کتاب سرگذشت طهران قدیم**

عجایب

## ۹ نوع سبیل مردان تهران قدیم

■ سـبیل‌های مردان تهرانی درگذشته مانند ریش و مو انواع مختلفی داشـت. سبیل خان‌ها، حاکمان، فراشباشـی‌ها، مشـدی‌ها، لوطی‌باشـی‌ها، امینه‌ها، راهزنان و یاغیان به صورت دو دسته جار و چزه (خار مخصوص) بود که از دوطرف بینی‌شان کشیده شده

گاهی سـرازیر و گاهی سـربالا می‌کردند که به این سبیل‌ها، سبیل فراشی می‌گفتند.

دوم، سـبیل‌های پیرشاهزاده‌ها، حضرت والاها، خان نواب‌هـا و رییس‌الوزراها بود که با موهای دوطرفه چانه به همان سبیل نوع اول افزوده می‌شد. این سبیل در واقع از ریش پیوند سبیل می‌شد و به آن سبیل پیوندی می‌گفتند.

سـوم، سبیل داش‌مشـدی‌ها، کهنه‌ورزشکارها و پهلوانان زورخانه بود که تمام پشت‌لب را تا چاک دهن گرفته می‌شد و اندکی از سبیل به طرف پایین و روی لب بالا آویخته می‌شد.

چهـارم، سـبیل دراویـش بود که علامت‌شـان آویختگی‌شـان بود، یعنی تمام لب بالا تا چاک دهان و قسمتی از لب پایین را می‌پوشاند.

پنجم، سبیل جوجه‌مشدی‌ها بود که نازک‌تر از سبیل داش مشدی‌ها به چشم می‌آمد و نوک آنها تیز و تابیده بود.

ششـم، سـبیل بچه‌اعیان‌هـا، بچه‌تاجرها و پسـرحاجی‌ها بود که دو طرف سـبیل را کوتاه و باریـک می‌کردنـد و به آن شـکل‌های مدادی و ابرویی می‌دادند.

هفتم، سبیل فکلی و قرتی‌ها بود که به اسم قیطانی نامیده می‌شد و نازک و باریک بود.

هشتم، سبیل اداری‌ها و پشت میز نشین‌ها بود که روی لب پر، اما از دو طرف کوتاه بود.

نهم، سـبیل‌های مدرنی که با اتحاد لباس و کلاه پهلوی مد شده بود که از دو طرف پشت لب به تدریج کم و کوتاه می‌شـد تا به اندازه ناخنی در زیر بینی در فرورفتگی لب بالا قرار می‌گرفت.

اما مهم‌ترین نکته اینکه نوع سـبیل برای مردان تهرانـی، نقش حیاتی داشـت و بـرای هر ضمانت و تعهدی یک تار آن گرو گذاشته می‌شد.

### سال خاطرات درباریان و فرنگیان از شیوع وبا در تهران

# درو شدن مردمان با داس مرگ

احمد نیکروح

با گرم شـدن هوا در تابسـتان‌های تهـران قدیم، هرچند یک‌بار بیماری وبا در میان دارالخلافه‌نشـینان و سـایر شهرهای ایران شـیوع پیدا می‌کرد و سبب از بین رفتن جمعی از مردم تهران و فرار گروهی دیگر از آنها از شهر می‌شد. به دلیل نبود سرشماری نفوس در تهران قجری، هیچ‌گاه در این سـال‌ها تعداد مردگان از بیماری وبا مشخص نشد. اما در هر صورت دلیل اصلی شیوع این بیماری مسری، کثیفی دارالخلافه بود. رعایت نکردن مسایل بهداشـتی، جمع‌آوری نکردن زباله در شـهر،ذبح حیوانات بدون هیچ‌گونه اصول بهداشتی در معابر عمومی، آلوده بودن آب شهر تهران و شستوشو و غسل مردگان در جوی‌ها و سیراب شدن سبزیجات از این جویبارها و... از عوامل اصلی بروز این بیماری کشنده در تهران قدیم بود.

در مورد بیماری وبا و سـرایت آن به سـایر افراد و فوت تعداد زیادی از پایتخت‌نشینان، نباید از خاطرات نویسـندگان و دیپلمات‌های خارجی که در آن روزگار بـه تهـران رفت و آمد داشـتند غافل شـد. در کتاب مرآه‌البلدان که نخستین کتابی است که در آن می‌توان به سرگذشـت تهران قدیم پی برد، بـه وبای قاجاریه بارها اشاره شده است: «در سال ۱۱۹۷هجری در زمان سلطنت آغامحمدخان قاجار، وبا در تهران بروز پیدا کرد و جمع کثیری درگذشـتند و چون این مرض از شهر به اردو سـرایت کرد، حضرت آغامحمدشاه که از هوای تهران متنفر و از خارج شـهر کوچ کرده، چشـمه‌علی دامغان را در محل خیام با احتشام فرمودند. در آن سال وبا و طاعون خلقی از اهل ری و تهران را بکشت. طبق اسناد به جامانده نیز در سال ۱۲۴۴ هجری قمری و در زمان سلطنت فتحعلیشاه قاجار وبا در تهران شیوع پیدا می‌کند.» در کتاب مذکور در اشاره به این بیماری دوباره می‌خوانیم: «همچنین دو سال بعد یعنی در سال ۱۲۴۶ باز هم در تهران وبا بروز پیدا کرده و عده‌ای را می‌کشد. همچنین در سال ۱۲۶۱ دوباره مرض وبا در دارالخلافه بروز و طغیان کرد و موکب پادشاهی به لواسان رفت و از شهر و مضافات،کثیری تلف شدند.»

**خاطرات کنت دوگوبینو**

کنت دوگوبینو، به‌عنوان دبیر اول سفارت فرانسه به همراه سفیر جدید از سوی ناپلئون سوم به دربار ایران در دوران ناصـری اعزام شـد و به تهران آمد. دوگوبینو بعد از بازگشـت به فرانسـه کتابی تحت عنوان «سه سـال در آسـیا» نوشـت که در یکی از فصـول آن به شـرح جریان سـفر خود به تهران و شیوع بیماری وبا اشاره کرده و می‌نویسـد: «در سال ۱۸۵۶ میلادی در ایران و تهران، وبای سـختی بروز کرد و هرکسی دو پا داشـت و می‌توانسـت فرار کند برای حفظ جان خود از پایتخت می‌گریخت. مـردم از این بیماری چنان به هلاکت می‌رسـیدند که گویی برگ از درخت می‌ریزد، با اینکه در تهران آماری برای تعیین بیماران به هلاکت رسیده از وبا وجود نداشت، مع‌ذلک من تصور می‌نمایم که بیش از یک سـوم سکنه شهر تهران بر اثر بیماری وبا مردنـد. در همان روزهای نخسـتین بروز بیماری، سـفارت فرانسـه برای جلوگیری از توسعه این مرض اقداماتی انجام داد از جمله آنکه به مردم فهماند به هیچ عنوان آب خام ننوشـند و حتما به مدت ۱۵دقیقه آب را بجوشـانند اما کسی به این حرف‌ها گوش نمی‌داد و مردم مثل همیشه آب‌های جوی را می‌نوشیدند. حتی ما به وسـیله جارچی‌های دربار به عوام گوشـزد کرده بودیم که البسـه اموات را بسوزانند و تا آنجا که ممکن است برای ننوشیدن آب جوب‌ها، در چاه‌ها مرتبا آهک بریزند، مردم مطلقا سبزی خام نخورند و از خوردن میوه تا آنجا که ممکن است خودداری کنند و در صورتی که می‌خواهند میوه بخورند آنها را با شـکر بجوشانند، اما مردم به اقدامات ما توجه نداشتند و می‌گفتند مرض از طرف خدا می‌آید، اگر خداوند خواست ما خواهیم مرد وگرنه زنده خواهیم ماند. با همه این تفاصیل، چند تن از کاردان‌های فرانسوی از بیماری وبا مردند و من هم که وضع را چنین دیدم برای فرار از این مرض و به هلاکت نرسیدن خانواده‌ام ، تهران را ترک کردم و از راه روسـیه به فرانسـه رسـیدم. حتی جالـب توجه آن است که اصول قرنطینه که حتی در اعصار قدیمه در همه جا معمول بود در این کشـور رایـج نبود، به همین جهت این بیماری مسـری به سرعت برق تمام آبادی و سایر کشور را فرا گرفته بود.»

**یادداشت‌های دکتر فووریه**

از دیگر کسـانی کـه در مورد بیماری وبـا ،اطلاعات قابل‌توجهی در خاطراتش آورده دکتر فووریه، پزشک مخصوص ناصرالدین شاه بود که در کتاب خود به نام «سه سال در دربار ایران» وقایع مربوط به طغیان بیماری وبا را به صورت روزانه نوشته است. از موارد برجسـته آن می‌توان به خاطرات زیر اکتفا کرد: «وبا از شش روز پیش در تهران ظاهر شد و شاه سخت از این قضیه آشفته که خواستار آن شده است که زنان حرم را به صاحبقرانیه بفرستد. اما با توجه به اخباری که مدام به ما می‌رسد این است که وبا حتی به شمیرانات و ییلاقات از جمله تجریش، زرگنده، رستم‌آباد، دزاشیب و سـلطنت‌آباد سرایت کرده است. از معجزات آن است که تاکنون این ناخوشـی در میان مـا راه نیفتاده و به کسـانی که برای ما خبـر می‌آوردند، می‌گفتند که وبا هر روز قریب به ۱۰۰ نفر تلفات دارد. شـاه نیز با توجه به این خبرها تصمیم گرفت به شهرستانک برود. من شبهه ندارم که علت سرایت وبا به اندرون دربار، غذاهایی بوده که آشـپزخانه به آنجا می‌برده است، زیرا که چند روز پیشـتر یکی از آشپزان مبتلا به وبا مرده بود... اگر مریض‌های مبتلا به وبا را از دیگران جدا کنیم، سرایت این مرض محدود خواهد شـد اما در تهران این مساله عملی نشد تا آنجا که روزی نزدیک به ۸۰۰ نفر از این بیماری، دار فانی را وداع می‌گفتند... بعد از پنج ماه دوری از تهران و چندی اقامت در سرخه‌حصار زمانی که به دارالخلافه بازگشـتیم، تهران به وضع عادی بازگشته بود و خدا می‌داند که چه تعداد از مردم به دست داس مرگ درو شـده بودند. از آنجا که میرزا عیسی نایب‌الحکومه تهران نیز از بیماری وبا مرده بود کسی نبود در این مدت نظم شـهر را حفظ کند، در زندان‌ها باز شده و محبوسـین آزاد شده بودند و عده‌ای از آنها به سمت خانه ما آمـده بودند و هر آنچه را که قابل حمل بود با خود برده بودند.»

> **در شهرهای ما کثافت زیاد در خانه‌ها و در معابر و نهرها و ناپاکی آب‌های آشامیدنی موجب تولید مرض‌های گوناگون می‌گردد. شهر تهران در ناپاکی آب‌های جاری از هیچ‌یک از شهرهای دیگر ایران عقب نمانده است. همین آب‌ها به خانه‌ها رفته و به مصرف شرب مردم می‌رسد که در این وقت هم آب‌ها پر از وبا است**

**خاطرات روزانه اعتمادالسلطنه**

اعتمادالسلطنه از سیاسـتمداران و رجال خوشنام دوره ناصری در کتاب خاطـرات روزانه خود که امروزه به‌عنوان معتبرترین اسناد دوران قاجار شناخته شده در برخی از خاطراتش به شیوع بیماری وبا نیز اشاره کرده است: «یک‌شنبه ۲۰ محرم سنه ۱۳۱۰ هجری قمری، از آنجا که هیچ اعتبار به حیات و ممات نیست و کسی نمی‌داند تا ساعت دیگر زنده است یا نه نمی‌دانم بنویسم چه موقع وارد تهران می‌شویم... . اصغر وکیل که قراول دربخانه من اسـت فضولی کرده بود،آمده بود،ای کاش نمی‌آمد و این خبر را نداشت گفت: دیشب یک ساعت از شـب رفته، بلقیس، دختر دایه اهل خانه از وبا فوت شد. دوشـنبه ۲۱ محرم سنه ۱۳۱۰ هجری قمری... . در خیابان جمعیت زیادی دیدم که از بشره همه معلوم بود که در میان بلا گرفتارند. در قهوه‌خانه نزدیک قصر قاجار به شیخ زین‌العابدین واعظ رسیدم. از وبا پرسیدم. گفت: در شمیران و شهر و در تمام دهات و اطراف تهران وبا معرکه می‌کند. من با کمال قوت قلب توکل به خدا نموده وارد خانه شـدم. از ۲۰ محرم تا ۲۰ صفر ۱۳۱۰، ۳۰ روز تمام بر من طوری سـخت گذشـت که در ۵۰ سـال عمر خود ندیده بودم. شـکر می‌کنم که از میان جمعیت حسـن‌آباد کسی مبتلا نشد. از شهر و اطراف شهر می‌گویند، ۲۳هزار نفر مبتلا شده‌اند که البته تعداد زیادی از آنها معالجه شـدند. پنجشنبه اول ربیع‌الثانی سـنه ۱۳۱۱ هجری قمری، وبا در تهران شـدت کرده است و از چهار و پنج نفر به روزی ۲۵ الی ۳۰نفر رسیده. وحشت غریبی به مردم مسـتولی شده است. با اینکه وبای پارسال بلای عام بود مردم اینقدر وحشت نداشتند. علی‌الخصـوص خود من که نه خواب دارم و نه خوراک و دایم در تزلزلم. سه‌شنبه ۶ ربیع الثانی ۱۳۱۱، به خانه نظام‌الملک رفتم. او می‌گفت که عدد موت‌های وبایی به ۱۴و ۱۵ رسید و سرانجام تخفیف حاصل شده است. از کارهایی که امسـال در تهران می‌شود که بیشتر مردم بیچاره را به وحشـت می‌اندازد، این اسـت که شخص ناخوش را آورده در وسـط کوچه می‌خوابانند و دو سه نفر دورش جمع می‌شوند و به سایرین می‌گویند که این وبا گرفته اسـت و پول دوا و غذا ندارد و به این ترتیب مبلغی پول جمع می‌کنند. باز فردا همین مساله را تکرار می‌کنند. چنان‌که یک نفر عمله نهاوندی یا طالقانی را از ششم تا چهاردهم ماه، نزدیک خانه من به همین صورت انداخته و اسباب تکدی فراهم آورند.»

**وبا در سال ۱۳۲۲**

در دوره مظفری در سـال ۱۳۲۲ هجری قمری بار دیگر بیماری وبا در تهران گسـترش یافت. این بار این ناخوشی از هندوستان سپس از افغانستان وارد مرزهای ایران شد و گسترش این بیماری در حدی بود که برای نخستین‌بار اعمال قرنطینه را به جای آوردند. این مرض در تهران از سـمت جنوب شیوع پیدا کرد و در درجه اول گریبانگیر فقرا شـد. کار به جایی رسـید که برای جلوگیری از وبا، شورای‌عالی معارف و مدارس چند ماه تعطیل شدند حتی بعد از از بین رفتن بیماری، تا مدت طولانی بچه‌ها به مدرسه نمی‌رفتند. یحیی دولت‌آبادی شرح مفصلی از وبای سـال ۱۳۲۲ داده است: «مسلم اسـت که در شـهرهای ما کثافت زیاد در خانه‌ها و در معابر و نهرها و ناپاکی آب‌های آشامیدنی موجب تولید مرض‌های گوناگون می‌گردد. شـهر تهـران در ناپاکی آب‌های جاری از هیچ‌یک از شهرهای دیگر ایران عقب نمانده اسـت. در سرتاسر این شهر یک رختشوی‌خانه وجود ندارد. سر هر نهر آب و در هرگذر لباس‌های کثیف با هرچه در بر دارد، در آب‌های جاری شسـته می‌شود و همین آب‌ها به خانه‌ها رفته و به مصرف شرب مردم می‌رسد که در این وقت هم آب‌ها پر از وبا است. کسی به فکر حفظ‌الصحه نمی‌باشد و اگر معدودی از اشخاص آگاه بخواهند آب را بجوشانند و حفظ صحتی بنمایند، مورد ملامت عوام و بی‌خبران قرار می‌گیرند.»

### رونق‌کاری سلمانی‌ها در مراسم اهل عزا

# از قیچی به دست گرفتن تا استفاده از تیغ جراحی

یکـی از مشـاغل دوره‌گـردی در تهـران قدیـم، سـلمانی‌ها بودند که با کیف دستی دور کوچه و برزن به راه می‌افتادند و کسب معاش می‌کردند. برخی از آنها که مشتری پر و پا قرص داشتند، محل پاتوق‌هایشان مشـخص بود که اغلب در کنار دیوار، پشـت مسجد، تکیه، کاروانسرا، میدان، سربینه حمام و کنج قهوه‌خانه بودند. این سلمانی‌ها از نظر شکل ظاهری، معمولا سر و وضع نامناسبی داشتند که اغلب دارای ریش‌های بلند و سرهای اصلاح نکرده بودند و از کلاه و شلوارهای پاره استفاده می‌کردند و به چشم دیگران درمانده‌ترین افراد بودنـد که گاهی اوقات مردم آنها را با گدایان اشـتباه می‌گرفتند.

**ابزار و لوازم سلمانی**

ابزار و لوازم سلمانی‌های دوره‌گرد شامل یک کیف دسـتی کهنه بود کـه داخل آن یکـی دو لنگ قرمز حمامی مندرس، تیـغ چرخ کرده که منظور تیغ‌های دسته دومی بود که از دکان‌های سلمانی گرفته بودند، تکه سنگ چاقو برای تیز کردن تیغ‌ها، ماشین موزنی، قیچی، شانه، مقداری پنبه و آیینه قرار داشت. علاو بر آن سلمانی‌ها قمقمه آبی را نیز به کمرشان می‌آویختند که با آن سر و ریش مشتریان را مرطوب می‌کردند و حوله مندرسی را نیز پشت شانه‌شان می‌انداختند. اصلاح این سلمانی‌ها شامل کوتاه کردن موی سر و ریش بود که معمولا بدون رعایت هیچ‌گونه اصول بهداشتی صورت می‌گرفت. شیوه کار این‌گونه بود که ابتدا با قمقمه، آب را بر سر و ریش مشتری می‌ریختند و بدون آنکه صابون به کار برند ، موی سـر را بدون توجه به درد مشـتری می‌تراشـیدند و با هر زخمی که روی سر آنها می‌افتاد با پنبه‌ای آن را می‌پوشـانیدند که مانع از جریان خون شود. در اذهان تهرانیان قدیم مثل‌هایی در این‌باره به جا مانده که ذکرش خالی از لطف نیسـت. برای مثال: «از بس سر مشتری را بریده جایش پنبه تف زده چسبانده. مشـتری نیمه‌کاره از زیر دستش بلند شده و می‌گوید بس است نصفش را تو پنبه کاشتی، نصف دیگرش را خودم می‌خواهم مو بکارم» یا «چون خر مشتری که زیر دست سلمانی بود عرعر می‌کرد، سلمانی می‌پرسید چه می‌گوید؟ مشتری جواب می‌داد التماس می‌کند وقتی بلند شوم او را جای خود نشانم» یا دیگر آنکه «سلمانی از مشتری می‌پرسید چند برادرید، مشتری جواب می‌داد اگر از زیر دست تو به سلامت بلند شوم چهار و گرنه سه نفریم» و از این مضامین.

البته شاید ایرادی هم نمی‌شد به کار این سلمانی‌ها گرفت چراکه همان‌طور که از اسم‌شـان مشخص بود آنها سلمانی‌های دوره‌گرد بودند که میزان دریافتی آنها پایین بود و یک چندم دستمزد سلمانی‌های دکاندار را می‌گرفتند.

ایـن قسـم از سـلمانی‌ها، به سـلمانی‌های چای دارچینی نیز معروف بودند. این کاسـب‌های دوره‌گرد برای خوش‌آمد مشـتری که هر بار به او مراجعه کنند یک چای دارچین مجانی مشتریان را میهمان می‌کردند.

**انواع اصلاح مو و ریش**

انواع اصلاح سـر عبارت بود از تراشـیدن سـر به شـیوه‌های مختلف که هر کدام از آنها نام‌های مختلفی داشـت. تراشـیدن تمام سـر و گذاشتن مقـداری از مـو در وسـط سـر کـه بـه آن «کاکل» یـا «کاکل علی‌اکبر» می‌گفتند، مخصوص نوجوان‌هـا و جوان‌ها بود. یا جلو تراشـی که به آن «جا مسحی» و نیز فرم عقب‌تراشـی موی سر را «خیابان‌کشـی» می‌گفتنـد. تراشـیدن سـر در نزد تهرانیان قدیم هـر منطقه طبق سـنت انجام می‌گرفت چـرا که معتقد بودند تراشـیدن سر، نور چشم را زیاد ، دندان‌ها را محکم و چهره را برافروخته و عقل را زیاد می‌کند. تراشـیدن و اصـلاح ریـش هم نام‌های عجیب و غریبی داشـت؛ از جملـه ریش دورگیـوه‌ای که شامل ریشی بود که زیر و بالایش تراشیده می‌شـد و چیزی مانند نوارگیـوه دور چانـه و آرواره‌هـا را می‌پوشـاند. ریش توپی نیز ریشی بود که فقط زیر آن تراشـیده می‌شد و ریش محرابی، ریشی که تا زیر کشـیده و کمی از بالایش تراشیده می‌شد و این ریش می‌توانسـت تا چند قبضه کوتاه و بلند شود. منظور از قبضه ، مشت بسته بود که ریش را گرفته و زیادی‌اش را کوتاه می‌کردند.

**اصلاح اهل عزا**

عزاداران در تهران طبق رسـوم بعد از پایان شـب چهلم باید از عزا بیرون می‌آمدند و در درجه اول اصلاح کننـد و برای این کار، بزرگ‌تر فامیل میهمانی ترتیب می‌داد و اهل عزا را به خانه خود یا خانه متوفی دعوت می‌کرد. سـلمانی نیز در این مراسم حضور داشت و از بزرگ‌ترهای اهل عزا مانند برادر، پسـر بزرگ مرده و... شروع می‌شد. ابتدا یقه‌های پیراهنشان را که از هنگام فوت عزیزانشان تا چهله باز مانده بود، می‌بستند و سپس آنها را دست سلمانی‌ها می‌سپردند تا اصلاح شوند و بعد از اصلاح پیراهن سـفید یا رنگین بر تن می‌کردند. در واقع بهترین ایام و رونق‌کاری سلمانی‌های دوره‌گرد در میهمانی‌های اهل عزا بود.

**شغل دوم سلمانی‌ها**

اکثر سـلمانی‌ها چـه دکان‌دار و چـه دوره‌گرد در کارهایی چون جراحی، زخم‌بندی، ختنه کردن، حجامت و درکل طبابت به شیوه سنتی نقش داشتند وخودشان آنها را شغل دوم خود محسوب می‌کردند. سلمانی‌های دوره‌گرد این کارهـا را در ملاءعام و کنار کوچه و بازار انجام می‌دادند و طبیعی است که جماعتی از مردم که خود را به تیغ‌های آلوده سلمانی‌ها می‌سپردند به انواع و اقسام بیماری‌های مسری و خطرناک گرفتار می‌شدند و به جای آنکه معالجه شوند نه تنها بهبود نمی‌یافتند بلکه با چند بیماری دیگر به نزد اهل منزل باز می‌گشتند و دیگران را مبتلا می‌کردند.

**دکان استاد حاجی سلمانی**

جعفـر شـهری در یکی از آثـار خود بـه یکی از دکان‌های معروف سلمانی در تهران قدیم اشاره می‌کند کـه خواندن آن خالی از لطف نیسـت: «بعد از کوچه فراشباشی، شمال بازار، دکان استاد حاجی‌سلمانی بود که علاوه بر سـلمانی به دلاکی، رگ‌زنی، دندان‌کشی، زخم‌بندی و نشترزنی مشهور بود. این دکان مشتریان خاص خود را داشـت و اسـباب کارش عبـارت بود از میز بلند پایه کوچکی از چوب، آینه قاب برنجی که با ریسـمان و نخ به دیوار آویزان کرده بود که برای حفظ گرد و خاک، کثافت و مگس روی آن تور کشیده بود و وسط آن را به قدر کف دست باز گذاشته بود تا مشتری خود را در آینه ببیند. روبه‌روی آینه نیز نیمکت چوبی قرار داشـت که مشـتری روی آن بنشـیند و در کنار نیمکت، میز عسـلی موجود بود که آفتابه لگن برنجی برای شستن صورت مشـتری روی آن گذاشته بود. از دیگر دکان‌دارهای معروف سـلمانی که در پاچنار قرار داشـت دکان استاد حسـن بود که در کارش مهارت زیادی داشت تا آنجا که تهرانیان قدیم معتقد بودند که زیر تیغ استاد حسن ، آدم خوابش می‌برد یا اینکه صد جور زلف و ریش بلد است درست کند.»

برگی از تاریخ

## تب نوبه و نایابی داروی آن

■ هرازچندگاهی سایر بیماری‌های مسری به غیراز وبا و طاعون بلای جان سـکنه تهران می‌شد و از آن جمله می‌توان به «تب نوبه» اشاره کرد. علاج این بیماری فقط مصرف گیاه «گنه گنه» بود. این گیاه کوکایین داشت که برای تب‌های نوبه و مالاریا استفاده می‌شد. شدت بیماری تب نوبه گاهی چنان افزایش پیدا می‌کرد که موجب نایابی این گیاه می‌شـد. در شـیوع تب نوبه که در سال ۱۲۷۸ هجری قمری تهران را فراگرفته بود، سودجویان در آشفته بازار آن ایام به گرانفروشـی و تقلب در دارو می‌پرداختند. روزنامه «دولت‌علیه ایران» در شـماره ۵۱۰ در این مورد می‌نویسـد: «چون در هذه‌السـنه ناخوشـی تب نوبه در دارالخلافه تهران زیاد بود، گنه گنه به حدی مصرف شده کـه هم در قیمت به اضعـاف مضاعف افزود، هم تقلبات در آن نمودند. با این وجود این گیاه بسـیار نایاب شـده بود که برای اعاظم و اعیان کمتر به دسـت می‌آمد، تا به فقرا و مساکین چه رسد. «میرزا حسین دکتر» حب بسیار خوب مجربی مثل «گنه گنه» ساخته است که هم از آن ارزان‌تر و هم برای دفع اقسام نوبه مجرب‌تر است، چنان‌که به کرات امتحان کرده‌اند. موافق دستورالعملی که خودش می‌دهد، ۱۵عدد آن را بخورند، هر قسـم نوبه باشد رفع می‌کند، بی‌آنکه دوباره عود کند و قیمت آن هم هر عددی صد دینار است و به غایب نافع و مجرب است.»

لاله‌زار

## امیریه تهران کجاست؟

آریا شیروانی

■ محله امیریه یکی از محلات قدیم تهران محسـوب می‌شـد که در گذشته از بزرگ‌ترین تفرجگاه‌های مردم دارالخلافـه بود و چـون اکثر اعیان و اشـراف تهران در این محل سـکونت داشـتند، دارای ارج و قرب خاصی بود. تهرانیان کالسـکه‌های مجلل زیبا را برای نخستین بار در این محله مشـاهده کردند. وجه تسمیه این محله به اسم امیریه به دلیل وجود عمارت کامران میرزا، پسر سـوم ناصرالدین‌شـاه بود. او ابتدا به لقب نایب‌السلطنه رسید و سـپس حکومت تهران به او واگذار شد و حتی به فرماندهی کل قوای ایران رسید و به همین جهت به وی لقب «امیرکبیر» هم داده شـد. وی در همین دوران در سمت غربی تهران ناصری، باغ و عماراتی بنا کرد که امیریه نـام گرفت و بعدها این محل با اقامت درباریان و امنای دولت بیشتر گسترش یافت. گفته می‌شود وسعت باغ‌هـای امیریه بیش از ۷۰۰هزار متر مربع تخمین زده شده است. با روی کار آمدن پهلوی اول و استقرار رضاخان در کاخ مرمـر، این باغ‌ها از تملک شـاهزادگان قاجاری خارج و محل زندگی دولتمردان و صاحب‌منصبان پهلوی شـد و سـرانجام رضاخان عمارت امیریه را به دانشکده افسری تبدیل کرد. امروزه محله امیریه از شمال به منیریه و خیابان ابوسعید، از جنوب به خیابان بشیری و قزوین، از شرق به خیابان وحدت اسلامی و از غرب به کارگر جنوبی محدود می‌شود. در محله امیریه آثار، اماکن و خیابان‌های قدیمی وجود دارد که به چند مورد از آنها اشاره می‌شود:

**نیایشگاه ورهرام**

این نیایشـگاه در خیابان ژیان واقع شده است که هیچ‌گونه تابلو سر دری ندارد. نمای بیرونی ساختمان نشـان از یک مکان مذهبی دارد. این عمارت در سال ۱۳۲۹ سـاخته شـد و در سـال ۱۳۳۵ به سرپرستی انجمن زرتشـتیان نوسازی شـد که در روزها و اعیاد خاص پذیرای زرتشتیان است.

**خیابان فرهنگ**

از راسته‌های قدیمی این محله، خیابان فرهنگ است که وجه تسـمیه آن به دلیل این است که حدود نیم‌قرن پیش بسیاری از فرهنگیان در این خیابان زندگی می‌کردند که از خیابان ولیعصر تا وحدت اسلامی امتداد دارد.

**مسجد ولی‌الله اعظم (سنگلجی)**

در میان مسـاجد محله امیریه، این مسجد تقریبا از مساجد قدیمی اسـت که در خیابان فرهنگ واقع شده

گرمابه انصاری

است و در سـال ۱۳۱۹ بنا نهاده شد. زمین این مسجد به ازای واگذاری ملک شـخصی رضاقلی خان سنگلجی از روحانیون مشهور پهلوی اول که در محله سنگلج واقع بود و امروزه به پارک شهر تبدیل شده به وی داده شد.

**گرمابه انصاری**

پیشینه این حمام به ۱۵۰ سال گذشته بازمی‌گردد و گفته می‌شود مالک آن وثوق‌الدوله بوده است که روبه‌روی آن قبلا گورستان ارامنه قرار داشت. از آنجا که این حمام مورد توجه رضاخان بود از شهرت خاصی برخوردار بوده است. هم‌اکنون این حمام در حال بازسازی و تغییر کاربری به سفره‌خانه سنتی است.

**سرپل امیر بهادر**

مکانی در انتهای خیابان بوعلی یا ارامنه و نرسیده به امیریه اسـت که در آنجا باغ و عمارت امیر بهادر، فرزند محمدصادق خان آجودان‌باشی مظفرالدین شاه بوده است که بعدها وزیر دربار محمدعلی شاه و سپهسالار اعظم شد. او علاقه خاصی به ادبیات داشـت و به تصحیح و تجدید شـاهنامه فردوسی اقدام کرد. در مقابل خانه امیر بهادر، یخچال بزرگی قرار داشـته که در زمستان‌ها در آن یخ ذخیره می‌شد. این پل را به مناسبت مجاورت با خانه امیر بهادر، به نام پل امیر بهادر می‌شناسند.